

سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل)

اکبر نحوی*
علی امینی**
دانشگاه شیراز

چکیده

داستان‌های «سیاوش و سودابه»، «یوسف و زلیخا» و «هیولیت و فدرا» در میان ملل جهان شهرت ویژه‌ای دارند. طرح اصلی اغلب این داستان‌ها چنین است که همسر پادشاه یا بزرگی، عاشق ناپسری یا پسرخوانده‌ی خود شده و عشق و تمایلات خویش را بدو ابراز می‌کند؛ اما پسر به سبب پاک‌دامنی و وفاداری به پدر یا پدرخوانده‌ی خویش به خواهش‌های نامادری هوس‌باز، پاسخ نمی‌دهد. زن نیز با توطئه‌چینی و نیرنگ در پی انتقام برمی‌آید و پدر را می‌فریبد تا مجازات و آزارهای سختی را بر پسر خود روا دارد. در مقاله‌ی حاضر، نخست موارد گوناگون عشق میان نامادری و ناپسری در روایات اساطیری، ادبی و تاریخی ملل مختلف به کوتاهی، نقل و سپس به مقایسه‌ی آن‌ها با یک‌دیگر پرداخته شده است؛ پرداختن به دلیل یا دلایل اساسی طرح گسترده‌ی این چنین داستان‌هایی در میان ملل مختلف، از مباحث دیگر این پژوهش است. واژه‌های کلیدی: نامادری، ناپسری، کیکاووس، ادبیات، سیاوش، سودابه، ادبیات تطبیقی.

۱. مقدمه

هرچند در بیش‌تر داستان‌های مشهور به عشق نامادری و ناپسری، این نامادری است که عشق خود را به ناپسری ابراز می‌دارد و ناپسری از پاسخ گفتن به تمایلات نفسانی وی و خیانت به پدر، سرباز زده و به دنبال انتقام‌جویی نامادری، متحمل تهمت‌ها و مجازات‌هایی که سزاوار آن نیست می‌گردد، مواردی هم وجود دارد که در آن‌ها پسر با

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی aknahvi@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (ادبیات حماسی) zabanebastan@yahoo.com (نویسنده مسؤل)

نامادری هم‌داستان می‌شود و یا عشق از طرف پسر به نامادری ابراز می‌گردد و در بیش‌تر موارد با پاسخ مثبت از سوی نامادری روبه‌رو می‌شود. در این مقاله ابتدا روایت‌ها به دو دسته‌ی *نامادری عاشق* و *ناپسری عاشق* تقسیم شده است. در دسته‌ی نخست - به دلیل فراوانی - روایت‌ها از لحاظ جغرافیایی به زیرشاخه‌های ۱. ایرانی؛ ۲. هندی؛ ۳. هلنی؛ ۴. لاتینی؛ ۵. شمال اروپا و سلطنتیک؛ ۶. اسلاوی؛ ۷. بین‌النهرینی - مصری و ۸. چینی، تقسیم شده‌اند. هم‌چنین روایت‌های دسته‌ی دوم (ناپسری عاشق) به دو زیرشاخه‌ی *نامادری هم‌داستان* و *نامادری پاک‌دامن* تقسیم‌بندی و آن‌گاه در یک بخش مستقل، عناصر مشترک موجود در آن‌ها استخراج و با یک‌دیگر مقایسه شده‌اند. در ادامه، به احتمال اقتباس برخی از این روایت‌ها از یک‌دیگر و انگیزه‌ی نهفته در این طرح داستانی و نظریه‌هایی که درباره‌ی این داستان‌ها ارائه گردیده، پرداخته شده است.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

در کتاب *نامادری‌های باستانی* (واتسون، ۱۹۹۵م.) در فصلی مستقل به موارد عشق نامادری به ناپسری پرداخته شده و اغلب موارد ذکر شده در این فصل مربوط به داستان‌های اروپاییان خصوصاً روایات یونانی و رومی است. هم‌چنین اوکونور در مقاله‌ای با عنوان «داستان‌های نامادری»، به بررسی موارد عشق نامادری به ناپسری در شمال اروپا و به‌ویژه ایرلند و ایسلند پرداخته است و در نهایت، این داستان‌ها را برگرفته از داستان *هفت حکیم رومی* که خود ترجمه‌ای قرون وسطایی از *سندبادنامه* است، محسوب داشته. (اوکونور، ۲۰۰۰) هم‌چنین در تفاسیر مسیحیان و یهودیان از کتاب مقدس، ضمن داستان یوسف به نقل برخی داستان‌های مشابه ملل دیگر پرداخته و برخی از این داستان‌ها را برگرفته از داستان یوسف دانسته‌اند که البته این نظرات، خالی از تعصب به نظر نمی‌رسد. اینک خلاصه‌ی روایات:

۲. نامادری عاشق و ناپسری درستکار

۲.۱. روایت‌های ایرانی

۲.۱.۱. سیاوش و سودابه

بنا بر گزارش *شاهنامه*، سودابه، همسر کیکاووس، با دیدن سیاوش، ناپسری خود که پس از سال‌ها به دربار بازمی‌گردد، دل‌باخته‌ی او می‌شود. سیاوش سرشار از شرم و وفاداری به پدر، محترمانه از هوس‌های وی سر بازمی‌زند. پس از چند مرتبه ابراز عشق

سودابه و پاسخ منفی سیاوش، سودابه جامه‌هایش را چاک می‌زند و با فغان و ناله، سیاوش را به دست درازی به خود متهم می‌کند. شاه، سیاوش را فرامی‌خواند و از حقیقت امر، آگاه می‌شود؛ اما به سبب دل‌بستگی به سودابه و داشتن فرزندان خردسال از او، از کشتن سودابه صرف‌نظر می‌کند و از سیاوش می‌خواهد که این اتفاق، فاش نشود. از سوی دیگر، وقتی سودابه می‌فهمد که دل شهریار بر او سرد شده است، با همکاری زنی نیرنگ‌ساز وانمود می‌کند که به سبب رفتار سیاوش، دو فرزند دوقلوی او سقط شده‌اند. کاووس از ستاره‌شمران یاری می‌خواهد و ایشان می‌گویند که این دو بچه از پدر و مادر دیگری هستند. شاه با موبدان خلوت می‌کند و ایشان چاره را آزمایش آتش اعلام می‌کنند. سیاوش با جان و دل این آزمایش را پذیرا می‌شود و با اسب، به آتش می‌زند و بی‌هیچ آسیبی، از آن بیرون می‌آید. پس از چند روز کاووس، سودابه را برای مکافات پیش می‌خواند و سودابه سالم بیرون آمدن سیاوش را از آتش، جادوی زال می‌داند. کاووس فرمان به کشتن سودابه می‌دهد؛ اما سیاوش پادرمیانی می‌کند و شاه سودابه را می‌بخشد. به دنبال نبرد با تورانیان، سیاوش که دیگر تمایلی به بازگشت به ایران ندارد؛ به توران می‌رود و مورد لطف پیران ویسه و افراسیاب قرار می‌گیرد. این دو، دختران خود جریره و فرنگیس را به همسری سیاوش درمی‌آورند؛ اما سرانجام رشک گرسیوز، برادر افراسیاب، موجب تهمت بستن او به سیاوش می‌شود. افراسیاب هم نسبت بدو بدگمان می‌شود و دستور قتل او را می‌دهد. از آن‌سو، هنگامی که رستم از کشته شدن سیاوش باخبر می‌شود؛ به شبستان کاووس وارد شده، سودابه را سر می‌برد و سپس به توران حمله می‌کند. (فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱-۱۹۶)

۲.۱.۲. شاه‌زاده و کنیزک

بنا بر کتاب *سندبادنامه*، پادشاهی صاحب پسری می‌شود و تربیت شاه‌زاده را به حکیمی خردمند به نام سندباد می‌سپارد. سندباد روزی در طالع او می‌بیند که هفت روز آینده برای شاه‌زاده سرشار از نحوست خواهد بود؛ پس به او توصیه می‌کند که در این مدت مهر سکوت بر لب بگذارد. فردای آن روز، شاه و درباریان تصمیم می‌گیرند که او را به حرم بفرستند، مگر زبانش گشاده شود. در حرم پادشاه، کنیزکی است که شاه‌زاده را دایگی کرده بوده و دل در گرو مهر او داشته است. کنیزک از پادشاه می‌خواهد که شاه‌زاده را به او بسپارند؛ سپس شاه‌زاده را به حجره‌ی خود می‌برد و به او اظهار عشق می‌کند و وعده می‌دهد که شاه را با زهر، خواهد کشت تا او پادشاه شود. شاه‌زاده خشمگین از حجره‌ی او بیرون می‌آید و کنیزک از ترس این‌که روزی شاه‌زاده به سخن

گفتن درآید و آنچه را که رفته است بازگو کند، جامه‌ی خود را چاک می‌زند و روی خود را می‌خراشد و نزد پادشاه می‌رود و از آزاری که شاهزاده می‌خواسته به او برساند، دادخواهی می‌کند. پادشاه بی‌درنگ فرمان قتل فرزند را صادر می‌کند؛ اما هفت وزیر خردمندش او را از تعجیل برحذر می‌دارند و از او می‌خواهند که در این کار، تفحص بیشتری صورت گیرد. پادشاه می‌پذیرد و در هفت روز، هر روز یکی از وزیران نزد شاه می‌روند و حکایتی از مکر زنان، بازگو می‌کند. پس از سپری شدن آن هفت روز، شاهزاده زبان بازمی‌کند و حقیقت را بازگو می‌کند و شک و شبهه را از دل شاه می‌زداید؛ و شاه نیز سخنش را می‌پذیرد و او را عزیز می‌دارد. (ظهیری سمرقندی، ۱۹۴۸: ۴۷-۲۷۱)

داستان *سندبادنامه* با عنوان *هفت حکیم*، به ادبیات روم نیز وارد شده و مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. (رایت، ۱۸۴۶: ۸۴) هم‌چنین در ادب فارسی، اثری با عنوان *بختیارنامه* یا *ده وزیر* موجود است که بن‌مایه و روند داستانی آن مطابق با طرح داستان *سندبادنامه* است؛ با این تفاوت که به جای هفت وزیر، ده وزیر طی ده روز، با شاه گفت‌وگو می‌کنند. از *بختیارنامه* چندین نگارش به نظم و نثر فارسی در دست است که مشهورترین آن‌ها با عنوان *راحه‌الارواح* از دقایقی مروزی، سخنور قرن ششم هجری، است. (صفا، ۱۳۴۵: هجده)

۲. ۱. ۳. امجد، اسعد، *حیات‌النفس و بدور*

در داستان‌های *هزار و یک شب*، «امجد» و «اسعد»، دو برادر ناتنی هستند که از ازدواج پادشاهی به نام «قمرالزمان» با دو همسرش به نام‌های «بدور» و «حیات‌النفس»، به دنیا آمده‌اند. این دو برادر در رفاه و آسایش بزرگ می‌شوند و همیشه یار و یاور هم هستند؛ اما زیبایی ایشان باعث می‌شود که هریک از دو زن، عاشق پسر دیگری بشوند و در پی فریفتن آنان برآیند. وقتی مردان جوان تمایلات نامادری‌ها را رد می‌کنند؛ نامادری‌ها با برگرداندن انگشت اتهام به سمت پسران جوان، چنین وانمود می‌کنند که پسران قصد فریفتن آن‌ها را داشته‌اند. قمرالزمان حرف آن دو را باور می‌کند و دستور به اعدام هر دو پسر خود می‌دهد. پسران برای اعدام، جداگانه به دست جلادان سپرده می‌شوند؛ اما جلادان آن‌ها را رها می‌کنند. از سوی دیگر، قمرالزمان حقیقت را درمی‌یابد؛ اما گمان می‌کند که پسرانش دیگر مرده‌اند. به دنبال ماجراهایی پرتب‌وتاب و از سرگذراندن خطرات مرگبار، سرانجام دو برادر، هم‌دیگر را پیدا می‌کنند و با دخترانی که جان آن‌ها را از مرگ نجات داده‌اند (مرجان و بوستان) ازدواج می‌کنند. قمرالزمان نیز پسران را پیدا و پادشاهی را میان آن دو تقسیم می‌کند. (مارزولف، ۲۰۰۷: ۸۷)

۲.۲. روایت‌های هند

۲.۲.۱. ارجن و اوربشی

بنا بر *مهابهاراتا*، «ارجن» با «اوربشی»، رقاصه‌ی آسمانی، ملاقات می‌کند. اوربشی، مادر آیوس از نیاکان دور ارجن است؛ از این رو، هنگامی که اوربشی به ارجن تمایل نشان می‌دهد؛ ارجن این پیوند خانوادگی را به او گوش‌زد می‌کند. اوربشی با خاطری آزوده، او را نفرین می‌کند که مردانگی خود را از دست بدهد. سپس بنا به دستور «ایندرا» نفرینش را از تمام عمر، به یک سال کاهش می‌دهد. این نفرین باعث می‌شود در طول یک‌سالگی که پنهانی با برادرانش و همسرشان، در ائوپادی و در میان زنان، زندگی می‌کردند؛ کسی او را نشناسد. (مهابهارات، ۱۳۵۸: ۲-۲۹۱)

۲.۲.۲. سارانگادارا و چیترانگی

«سارانگادارا»، پسر «نارندرا»، شاه حامی «نآنایا»، است. بر اساس داستانی منقول از «آپاکاوی»، نارندرا در سن پیری با دختری جوان (چیترانگی) ازدواج می‌کند و دختر جوان، عاشق ناپسری خود، سارانگادارا، می‌شود. وقتی که سارانگادارا به تمایلات و اشتیاق چیترانگی پاسخ نمی‌دهد؛ او اتهامات نادرستی را نزد شاه به ناپسری خود وارد می‌آورد. شاه دستور می‌دهد که دست و پای پسرش قطع و تنش در بیابان انداخته شود؛ اما سارانگادارا با کمک یک انسان کامل (Siddha) زنده می‌ماند و خودش هم تبدیل به یک انسان کامل و بی‌مرگ می‌شود. (پولاک، ۲۰۰۳: ۳۸۶)

۲.۲.۳. پوران و لونا

بر اساس افسانه‌ی *کائورانگی* (Kaurāngi) به معنی چهار عضو، «پوران»، پسر شاهی به نام «سالیواهانا»، است. وی نخستین بار در دوازده سالگی به حضور سوگلی پدر، «لونا»، می‌رسد. این زن که ساحره‌ای وحشتناک است، می‌کوشد که او را بفریبد؛ اما با بی‌اعتنایی پوران روبه‌رو می‌شود. لونا او را نزد شاه متهم می‌کند که سعی در اغواکردن او داشته است. شاه دستور قتل پسرش را می‌دهد. پوران سوگند راستی می‌خورد و به پیشنهاد بزرگان، او را در روغن جوشان می‌اندازند تا اگر نسوخت، بی‌گناهی او ثابت شود. پوران پس از چهار ساعت، بی‌آسیب از روغن جوشان بیرون می‌آید. با این حال، لونا به فردی مرتد دستور می‌دهد که دستان پوران را قطع کند؛ چشمانش را از حدقه درآورد و او را در چاهی بیاندازد. پس از دوازده سال، روزی جوکی بزرگ، «گوراخنات» (Gorāxnāth)، با مریدانش به آن چاه می‌رسند و پوران را پیدا می‌کنند و بالا

می‌کشند. گوراخناث چشمان و اعضای قطع شده‌ی پوران را بازمی‌گرداند. بیست و چهار سال بعد، گوراخناث بازمی‌گردد و پوران را هنوز درون چاه و مشغول تمرین اصول ریاضت می‌یابد. به خواست پوران، گوراخناث او را به آیین «ناث» وارد می‌کند. پوران به سرزمینش بازمی‌گردد و حضورش موجب گل دادن باغش می‌شود. او بینایی از دست‌رفته‌ی مادرش را بازمی‌گرداند و پدر و نامادریش را می‌بخشد و دانه‌های برنج به ایشان می‌دهد و بشارت می‌دهد که لونا با خوردن آن، آبستن و صاحب پسری خواهد شد. (هارتلند، ۱۸۹۵: ۱۰۶ و ویلسون، ۲۰۰۳: ۲۱)

۲.۲.۴. کونالا و تیشیاراکشیتا

«آشوکا»، شاه هند، پس از مرگ همسرش، با تیشیاراکشیتا (Tiśāarak śitā)، زنی جوان و فاسد، ازدواج می‌کند. آن زن، عاشق «کونالا»، پسر و جانشین آشوکا، می‌شود. کونالا این عشق را رد می‌کند و موجب می‌شود که عشق نامادری به نفرت تبدیل شود. در اثر تشویق نامادری، کونالا برای حکومت سرزمین دوردست، «ایالا» گسیل می‌شود و از سوی دیگر، ملکه از سوی آشوکا، به حاکم ایالا می‌نویسد که چشمان کونالا را کور کند و این نامه را با نقش دندان‌های آشوکا در هنگام خواب مهر می‌کند؛ زیرا آشوکا نامه‌هایش را با این کار، تایید می‌کرده، چون کونالا به مقصد می‌رسد، حکم پادشاه در مورد او اجرا شده و کونالای نابینا به قصر آشوکا بازمی‌گردد. نگهبانان او را نمی‌شناسند؛ اما آشوکا از داخل قصر، صدای آواز فرزند را می‌شناسد و او را فرامی‌خواند و در آغوش می‌کشد و می‌گرید و چون به حقیقت، آگاه می‌شود دستور سوزاندن همسرش را می‌دهد و تقاضای عفو کونالا بی‌نتیجه می‌ماند. (رامباکشی، ۲۰۰۳: ۱۲۷-۱۳۰)

۲.۲.۵. بسنت و چیتراواتی

«چاندراسین» و ملکه‌اش، «روپواتی» (Rupvāti)، دو پسر به نام‌های «روپ» و «بسنت» داشتند. روپواتی می‌میرد و شاه با شاه‌زاده‌ای به نام «چیتراواتی» ازدواج می‌کند. چیتراواتی بسنت را می‌بیند و به او تمایل نشان می‌دهد. چون بسنت خواهش نامادری را بی‌پاسخ می‌گذارد؛ نامادری با همراهی خدمتکارش به شاه می‌گوید که بسنت به او تعرض نموده است. شاه دستور می‌دهد که پسر را به دار بیاویزند؛ اما با پادرمیانی وزیر، این حکم به تبعید کاهش می‌یابد. روپ و برادرش به مصر می‌روند. به دنبال ماجراهایی، روپ به پادشاهی مصر می‌رسد و بسنت با شاه‌زاده خانمی به نام «چاندراپرابها»، ازدواج می‌کند و به شکل یک یوگی، به سرزمین پدری بازمی‌گردد؛ وارد

باغ شاهی می‌شود و همه را پیر و چروکیده می‌بیند. کاخ‌نشینان که او را نمی‌شناسند از او می‌خواهند که برای حل مشکلات، همان‌جا بماند. روزی شاه، از اندوه بزرگ خود یعنی بی‌فرزندگی، برای او سخن می‌گوید و او می‌گوید که باید حقیقت را از زبان ملکه بشنود. چیتراواتی حقیقت را بازگو می‌کند. شاه به دنبال روپ به مصر می‌رود. روپ او را می‌بخشد و پدر و پسران، سرانجام با هم به خانه برمی‌گردند و هنگامی که پسران برای احترام، پای نامادری را لمس می‌کنند نامادری می‌میرد و چاندراسن پادشاهی را به بسنت می‌دهد و خود، کنج عزلت می‌گزیند. (هانسن، ۱۹۹۲: ۱۷۷-۱۷۸)

۲.۳. روایت‌های یونانی - هلنی

۲.۳.۱. هیپولیت و فدرای

«هیپولیت» فرزند «تزه/تستوس»، شاه آتن، جوانی بسیار زیبا و پای‌بند به مبانی اخلاقی است و وجود خود را وقف شکار و خدای حامی آن، آرتیمیس، کرده است. این امر، غرور آفرودیت را خدشه‌دار می‌کند و آفرودیت تصمیم می‌گیرد از او انتقام بگیرد. به خواست آفرودیت، «فدرا» (نامادری او) عاشقش می‌شود و چون نمی‌خواهد با ابراز این عشق، بی‌آبرو گردد، در غیبت همسرش تصمیم می‌گیرد با نخوردن غذا، خودکشی کند. پس از گذشت چند روز، دایه‌ی خاص وی و کنیزکانش سبب این حال را جویا می‌شوند و فدرا راز دل خویش را برملا می‌سازد. دایه با وجود مخالفت‌های فدرا، برای نجات جان او، هیپولیتوس را در کاخ می‌یابد و احساس فدرا را بر او آشکار می‌کند. هیپولیت خشمگین می‌شود و فدرا را به خاطر اندیشه‌ی خیانت به پدرش، سرزنش می‌کند. به همین سبب فدرا در حالی که نامه‌ای به دستش بسته که در آن هیپولیت را به دست‌درازی به خود متهم کرده، خود را حلق‌آویز می‌کند. تزه از سفر بازمی‌گردد و پس از یافتن نامه، خشم سراپای او را فرامی‌گیرد. او هیپولیت را اخراج می‌کند و از طرف دیگر، از پوزئیدون نابودی هیپولیت را می‌خواهد. هیپولیتوس به وسیله‌ی هیولایی گاوپیکر که از دل دریا سربرآورده است، به گونه‌ای مرگبار، زخمی می‌شود. پس از این حادثه، آرتیمیس حقیقت را به تزه می‌گوید و او با شنیدن حقیقت، دستور می‌دهد که جسم نیمه‌جان هیپولیت را به کاخ آورند. هیپولیت در واپسین لحظات، پدر و نامادری را می‌بخشد؛ زیرا همه‌ی این بلاها را از آفرودیت می‌داند و چشم از جهان فرومی‌بندد. (اورپیدس، ۱۳۳۸: خلاصه کتاب)

۲.۳.۲. تنس و فیلونوم

«سایکنوس»، شاه سرزمین «کلونائه» (نزدیک تروا)، پس از مرگ همسرش با «فیلونوم» ازدواج می‌کند. او از همسر اولش پسری به نام «تنس» دارد. فیلونوم عاشق تنس می‌شود؛ اما تنس به خواست او پاسخ نمی‌دهد. فیلونوم نزد سایکنوس، او را به تلاش برای دست‌درازی به خود متهم می‌کند و برای اثبات ادعایش، یک نوازنده‌ی فلوت را به نام «یومولپوس»، گواه می‌گیرد. سایکنوس سخن او را باور می‌کند و تنس را همراه با خواهرش، در صندوقی می‌گذارد و در دریا رها می‌کند. این صندوق به سلامت به جزیره‌ی «لئوکوفریس» (Leocophrys) می‌رسد. پس از چندی ساکنان آن‌جا تنس را به پادشاهی برمی‌گزینند و به افتخار او، نام جزیره را به «تندوس» تغییر می‌دهند. با گذشت زمان، سایکنوس حقیقت را درمی‌یابد و فلوت‌نواز را سنگسار و همسر خود را زنده‌به‌گور می‌کند. او به سوی تندوس کشتی می‌راند تا از پسر خود، عذرخواهی کند؛ اما تنس که هنوز از رفتار پدر خشمگین است؛ با قطع کردن طناب‌های کشتی و سرگردان کردن پدر در دریاها، از او انتقام می‌گیرد. در جنگ تروا، علی‌رغم این‌که «تنیس» به آشیل هشدار می‌دهد که «به هیچ وجه نباید تنس را بکشد وگرنه به دست آپولو کشته خواهد شد»؛ آشیل تنس را می‌کشد و او را در جایی که بعدها معبدی برای ستایش تنس می‌شود، دفن می‌کند. (مارچ، ۱۹۹۸: ۳۷۲؛ پائسانیا، ۱۹۱۸: فصل دهم)

۲.۳.۳. بلروفون و آنتیا (ستیبوا)

«بلروفون» (به معنی کشنده‌ی بلروس) به این سبب که به طور تصادفی، مردی به نام «بلروس» را کشته است؛ مجبور می‌شود سرزمین مادریش را ترک کند. او به کاخ «پروتئوس»، شاه «تیرین‌ها» می‌رود. در آن‌جا «آنتیا»، همسر پروتئوس، عاشقش می‌شود و می‌کوشد که او را بفریبد. بلروفون احساسی از خود نشان نمی‌دهد و زن سرشار از انتقام، به امید این‌که همسرش، بلروفون را بکشد، ادعا می‌کند که بلروفون سعی در تعدی به او داشته است. شاه که در کشتن مهمانش تردید دارد، او را با یک نامه‌ی مهر شده به سوی «ایوباتس»، پدر آنتیا، می‌فرستد و در آن نامه به ایوباتس می‌نویسد که بلروفون را بکشد. ایوباتس هم در کشتن مهمانش تردید می‌کند و او را به ماموریت‌های عجیب و غیرممکن برای کشتن هیولاهای وحشتناک، می‌فرستد؛ به این امید که خود در این ماموریت‌ها کشته شود. بلروفون با کمک اسب بالدارش، «پگاسوس»، از تمام این ماموریت‌ها سربلند بیرون می‌آید. عاقبت ایوباتس می‌فهمد که بلروفون خون خدایان در

سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل) ————— ۱۴۷

رگ دارد؛ از این رو، دختر دیگر خود، «فیلونوئه» و نیمی از مملکتش را بدو می‌بخشد و آن دختر برای او سه فرزند به دنیا می‌آورد. آنتیا هم پس از آشکار شدن دسیسه‌هایش و شنیدن خبر ازدواج خواهرش با بلروفون، با خوردن سم [یا به روایتی به دست بلروفون] کشته می‌شود. (پاوسانیاس، ۱۹۱۸: ۸۴۵)

۲. ۳. ۴. هربوس و داماسیپه

«کاساندروس»، شاه «تراکیا»، با «داماسیپه» ازدواج می‌کند. وی از همسر نخست خود، پسری به نام «هربوس» دارد. داماسیپه عاشقش پسر می‌شود؛ ولی هربوس پاسخی به این عشق نمی‌دهد. داماسیپه نیز به هربوس تهمت می‌زند. کاساندروس این اتهام را باور می‌کند و در پی قتل هربوس برمی‌آید. هربوس خود را در رود «رومبوس» می‌اندازد و می‌میرد. از آن روز، نام این رود به «هربوس» تغییر می‌یابد. (نوئل، ۱۸۰۳: ۶۲۸)

۲. ۳. ۵. کِنمون و دِمیتِه

در رمانی یونانی به نام *آنتیوپیکا* به داستان یک نامادری به نام «دِمیتِه» برمی‌خوریم که عاشق ناپسری خود «کِنمون» می‌شود و پس از تلاش‌های نافرجام برای فریفتن او، با کمک غلامش، «تیسبه»، پسر را نزد پدر، متهم می‌کند و پدر او را به تبعید محکوم می‌کند. با این حال، کنیز دِمیتِه که از حقیقت باخبر است، بر اساس نقشه‌ای که از پیش طرح کرده او را به اتاق خواب می‌برد و وانمود می‌کند که کِنمون را بدان‌جا خواهد آورد؛ ولی در عوض، شوهر را به آن‌جا می‌برد و به او می‌گوید که دِمیتِه با یک معشوق مرد بوده و آن مرد فرار کرده است. شوهر داستان را باور می‌کند و دِمیتِه در حال ناباوری، خودکشی می‌کند. (واتسون، ۱۹۹۵: ۱۲۹ و ریچاردز، ۱۹۰۵: ۲۲-۴۸)

۲. ۳. ۶. پِلکسیپوس، پاندیون و ایدئا

بنابر روایات، «پینئوس» ابتدا با «کلئوپاترا»، دختر «بورئاس»، ازدواج می‌کند و از او صاحب دو پسر به نام‌های «پِلکسیپوس» و «پاندیون» می‌شود. سپس پینئوس کلئوپاترا را طلاق می‌دهد و با «ایدئا» ازدواج می‌کند. ایدئا، پِلکسیپوس و پاندیون، پسران پینئوس را متهم به آزار رساندن به خود می‌کند؛ پینئوس که این اتهام را باور کرده، هر دو پسر خود را کور می‌کند. (توبورن، ۲۰۰۵: ۴۳۵)

۲. ۴. ۲. روایت‌های اقوام لاتینی

۲. ۴. ۱. کُریسپوس و فاوستا

بر اساس گزارش برخی از نویسندگان رومی، «فاوستا» (Fāustā) همسر کنستانتین اول،

عاشق ناپسری خود، «کریسپوس»، می‌شود؛ اما کریسپوس او را ناامید می‌کند. فاوستا کریسپوس را به تجاوز به خود متهم می‌کند. کنستانتین که حساسیت بسیاری نسبت به زناکاران دارد، پسر خود را به قتل می‌رساند؛ اما سرانجام حقیقت را درمی‌یابد و دستور می‌دهد تا فاوستا را با قراردادن در حمامی داغ، به طرزی بسیار وحشتناک، به هلاکت برساند. (لنسکی، ۲۰۰۶: ۷۹)

۲.۴.۲. روایت آپیلیوس در کتاب متامورفوس (الاغ طلایی)

در فصل دهم کتاب *الاغ طلایی*، اثر آپولیوس (مربوط به قرن دوم میلادی)، همسر دوم اربابی، عاشق ناپسری خود می‌شود و پس از آن‌که پسر از پاسخ دادن به تمایلات او سر باز می‌زند، زن کینه‌توز با هم‌دستی غلام خود، زهر در شراب وی می‌ریزد؛ ولی به اشتباه، شراب آلوده را پسر خود آن زن می‌خورد و کشته می‌شود. زن نیز از فرصت استفاده می‌کند و در مقابل شوهر وانمود می‌کند که ناپسری به او نظر داشته و چون به کام نرسیده، از در انتقام درآمده و پسرش را کشته است. مرد به دادگاه شکایت می‌برد و علی‌رغم محکومیت اولیه‌ی پسر در دادگاه، سرانجام به دلیل حزم و دوران‌دیشی یکی از اعضای پیر دادگاه، حقیقت آشکار می‌شود؛ زن، تبعید و غلامش به صلیب کشیده می‌شود. (آپولیوس، ۱۳۷۹: فصل دهم)

۲.۴.۳. کریستیانو و گادلیندا

بر اساس نمایش‌نامه‌ی کریستومورتو، «لویجیلدو»، شاه گات (Goths)، فرزندى به نام کریستیانو دارد. لویجیلدو پس از مرگ همسرش با «گادلیندا»، دختر شاه ایتالیا، ازدواج می‌کند. بنا بر اتفاق، لویجیلدو با پدرزنش به جنگ با فرانسه می‌رود. در این مدت، کریستیانو از خواهش گادلیندا که دل‌باخته‌ی او شده، سر باز می‌زند. گادلیندای شکست‌خورده تصمیم می‌گیرد خود را بکشد و از کریستیانو هم انتقام بگیرد؛ پس نامه‌ای به شوهر خود می‌نویسد و در آن نامه کریستیانو را متهم می‌کند. او سپس خود را حلق‌آویز می‌کند. لویجیلدو در بازگشت، با خواندن نامه باور می‌کند که کریستیانو گناه‌کار است و دستور قتل او را می‌دهد؛ اما خداوند که مایل به رستگاری هر دو است، باعث می‌شود که گادلیندا به طور موقت زنده شود تا بتواند به گناه خود اعتراف کند؛ اما شکنجه‌ها اثر خود را بر کریستیانو، گذاشته و او در حالی که بخشیده شده است؛ می‌میرد. (کنارد، ۱۹۶۴: ۲۲۴)

۲.۴.۴. دون کارلوس و ایزابلا

بر اساس نمایش‌نامه‌ی «دون کارلوس» اثر شیلر، «ایزابلا»، همسر «فلیپ دوم» پادشاه

اسپانیا، عاشق ناپسری خود «دون کارلوس» می‌شود. فلیپ چنین تصور می‌کند که فرزندش در پی قتل او و به دست آوردن همسر و تاج و تختش است؛ از این رو دون کارلوس را زندانی می‌کند و به شورای وزیرانش دستور می‌دهد که مرد جوان را به مرگ محکوم کنند. در مکالمه‌ی میان ایزابلا و کارلوس در زندان، وفاداری کارلوس به پدر آشکار می‌شود؛ اما شاه مستبد که هم‌اکنون آکنده از حسادت و غیرت است، پسرش را می‌کشد و ایزابلا نیز خودکشی می‌کند. (هاچمن، ۱۹۸۴ و شیلر، ۱۸۳۴)

۲.۵. روایت‌های شمال اروپا

۲.۵.۱. بیورن و هویت

در داستان فنلاندی «هورگرف گراکی»، روایتی در مورد «هرینگ»، شاه سرزمین‌های شمالی در نروژ وجود دارد که از همسرش پسری به نام «بیورن» (Bjorn) داشت. مادر بیورن می‌میرد و هرینگ با دختری فنلاندی به نام «هویت» (Hvit) ازدواج می‌کند. شاه معمولاً برای انجام فتوحات در دور دست‌ها به‌سرمی‌برد و در غیبتش، بیورن و هویت پیوسته با هم مشاجره دارند. بیورن عاشق دختر یک کشاورز با نام «برا» می‌شود. چندی بعد، نامادری بیورن به او ابراز عشق می‌کند؛ ولی بیورن به تندی او را تحقیر می‌کند. هویت با دستکشی از پوست خرس، به صورت بیورن سیلی می‌زند و جادو می‌کند تا او به یک خرس‌هار، تبدیل شود و گله‌های پدرش را بخورد. وی سرانجام به دست مردان پدرش، از پا درمی‌آید. (بارینگ گلد، ۱۹۱۳: ۲۹-۳۰ و واتسون، ۱۹۹۵: ۲۶۱)

۲.۵.۲. مائل و دختر اچائید

بر اساس داستانی ایرلندی موسوم به *خویشاوندکشی رونان*، رونان، شاه «لاینستر»، پس از مرگ همسرش، با شاهزاده خانمی زیبا از درباری دیگر به نام دختر «اچائید» ازدواج می‌کند. «مائل»، پسر رونان، با این ازدواج مخالف است و به قلمرو پادشاهی دیگری می‌رود و پهلوان شاه جدید، «آلبو»، می‌شود. او پیش‌تر اوقات در جنگل مشغول شکار است. روزی دختر اچائید از رونان درباره‌ی پسرش می‌پرسد و رونان می‌گوید که مائل، پسری نیک است. دختر اچائید می‌گوید: «او را نزد خود بخوان! باشد که او مرا و نزدیکانم را ببیند و از گنج‌هایم برخوردار شود.» دختر اچائید برای ملاقات با مائل بارها از دلاله‌هایی، مدد می‌جوید. مائل به تنگ می‌آید و او را تحقیر و تهدید می‌کند. دختر اچائید سوگند می‌خورد که از مائل انتقام بگیرد؛ از این رو، مائل را نزد پدرش به

سوءنیت متهم می‌کند و موجب قتل او و ویرانی دودمان رونان می‌شود. رونان پس از دریافتن حقیقت، از غصه می‌میرد و دختر اچائید نیز خودکشی می‌کند. (اوکنور: ۲۰۰۰)

۲. ۵. ۳. آرتو بشوما

«بشوما» (Bé Chumā)، پهلوان زن اساطیر ایرلندی است. او به قبیله‌ی جادویی «تواثا دو دانان» (Tuātha Dé Dannan) تعلق داشت و از جهان دیگر آمده بود. وی در آن‌جا همسرش را به خاطر مردی دیگر، ترک گفته و به این جهان تبعید شده بود. او پس از ازدواج با «کوین» (Cuinn)، شاه «تارا»، به ناپسری خود، «آرت»، متمایل می‌شود و به دنبال شنیدن پاسخ رد، آرت را طلسم می‌کند؛ چنان‌که دیگر نمی‌تواند غذا بخورد؛ به شرط آن‌که «دلچائم» را از زندان افسانه‌ای او که در جزیره‌ای بود، برهاند. دلچائم پهلوان‌زنی متعلق به جهان دیگر و مادرش جنگ‌جویی وحشی به نام «کئین چن» بود. کئین طلسم شده بود که با عروسی دخترش بمیرد و به همین خاطر، دلچائم را زندانی کرده بود و خواستگاران را می‌کشت. آرت، دلچائم را می‌رهاند و در بازگشت، بشوما را برای همیشه تبعید می‌کند. (موناگان، ۲۰۰۳: ۳۸)

۲. ۵. ۴. نوادو و اوانه

بر اساس منظومه‌ی ایرلندی سرگذشت نوادو مربوط به قرن پانزدهم، همسر شاه «اولستیر» می‌میرد. شاه با «اوانه»، دختر شاه «لاینستر»، ازدواج می‌کند و «نوادو» به دلیل هم‌سن بودن با اوانه، با او هم‌بازی می‌شود؛ این دو با هم بزرگ می‌شوند. دایه‌ی اوانه که هفت برادر او، برادر نوادو را کشته‌اند، اوانه را به فریفتن نوادو تشویق می‌کند. اوانه خود را بر نوادو عرضه می‌کند؛ اما نوادو او را سرزنش می‌کند. بار دوم، اوانه به همراه دایه، به سراغ نوادو می‌روند. نوادو اوانه را به گوشه‌ای پرت می‌کند و بیرون می‌رود. اوانه روی می‌خراشد و جامه می‌درد تا نوادو را نزد پدر، متهم کند. شاه که خشم، غیرت و ناآگاهی چشمانش را بسته، فرمان قتل پسر را می‌دهد؛ اما نوادو فرار می‌کند تا این‌که پس از زمانی دراز، پیروزمندانه به سرزمین خود بازمی‌گردد. (اوکنور، ۲۰۰۰)

۲. ۵. ۶. جئریدس و سرنیدیس

بر اساس رمانسی موزون مربوط به قرون وسطی به زبان انگلیسی میانه که کهن‌ترین نسخه خطی موجود آن مربوط به ۱۴۴۰ م. است؛ «آو فریوس»، شاه هندوستان، با «سرنیدس»، دختر پادشاه آفریقا، ازدواج می‌کند. او روزی در شکارگاه با «سیرین»، دختر شاه سوریه، برخورد می‌کند. در اثر این ملاقات، سیرین از او باردار می‌شود و پسری به

نام «جنریدس» می‌زاید. وقتی که جنریدس بزرگ می‌شود، به دربار آفریوس می‌رود و در آن‌جا نامادریش، سرنیدیس برای وسوسه کردن او، تلاش می‌کند و در پی بی‌اعتنایی او، سرنیدیس او را نزد پیشکار شوهرش، «آملوک»، به آزار خود متهم می‌کند. جنریدس به ایران می‌گریزد؛ به دربار سلطان «گوفر» (غفار؟)، پادشاه ایران، نزدیک و عاشق دختر او، «کلاریوناس»، می‌شود. در همین زمان، آملوک بر ولی‌نعمت خود، آفریوس، می‌شورد و کشورش را تصرف می‌کند. آفریوس به ناچار به سوریه می‌رود و بار دیگر با سرین ملاقات می‌کند و فرزند دیگری به نام اسماعیل، از ایشان پدید می‌آید. در ایران، شاه از ارتباط دخترش با جنریدس باخبر می‌شود و او را به زندان می‌اندازد؛ اما با حمله‌ی پادشاه مصر، «بلن»، روبه‌رو می‌شود که خواهان دختر اوست. شاه ایران جنریدس را آزاد می‌کند. پسر شاه مصر، کلاریوناس را می‌دزدد؛ اما جنریدس دختر را از چنگ او رها می‌کند و آن دو با هم به سوریه، نزد پدر جنریدس می‌روند. در این میان، آملوک می‌میرد و جنریدس به جانشینی پدر، بر تخت هندوستان می‌نشیند و با کلاریوناس ازدواج می‌کند. (اسپنس، بی‌تا: ۱۳۲ و رایت، ۱۸۷۴)

۲.۵.۷. هیالمپر و لودا

بر اساس متنی ایسلندی، شاهی به نام «ینگی» (Yngi) با شاه‌دختی عرب به نام «لودا» ازدواج می‌کند. پسرش، «هیالمپر» (Hjalmpær)، ناخرسند از این ازدواج، به کشوری دیگر می‌رود و در آن‌جا در زمره‌ی پهلوانان شاه آن سرزمین، درمی‌آید. او «دایانا»، دختر شاه، را از چنگال دیوی شرور به نام «نودوس» آزاد می‌کند. روزی لودا از ینگی می‌پرسد که آیا جانشینی برای خود دارد یا نه؟ و ینگی برای او از هیالمپر می‌گوید؛ لودا مشتاق دیدار پسر شده، به دیدار او می‌رود و دل‌باخته‌اش می‌شود. هیالمپر به محض شنیدن تقاضای لودا، مشتاق بر بینی او می‌کوبد. لودا او را نفرین می‌کند که درگیر ماجراهای خطرناک شود. هیالمپر نیز در مقابل، او را نفرین می‌کند. سال‌ها بعد، هیالمپر پیروزمندانه از نبردهای خود بازمی‌گردد و لودا با دیدن او بر زمین می‌افتد و می‌میرد. (اوکنور: ۲۰۰۰)

۲.۶. روایت‌های اسلاوی

۲.۶.۱. ایوان و نامادریش

بنابر افسانه‌های روسی، بازرگانی، زنش می‌میرد و او را با پسرشان، «ایوان»، تنها می‌گذارد. بازرگان پس از استخدام معلمی برای تربیت فرزند خود با زنی دیگر، ازدواج می‌کند. چندی بعد نامادری ایوان، عاشق او می‌شود. روزی ایوان با مریبش در دریا،

«دختر تزار» را همراه با ۳۰ ندیمه‌اش ملاقات می‌کند و پس از اظهار عشق دختر تزار، آن دو برای روز بعد، قرار ملاقات می‌گذارند. شب‌هنگام نامادری با خوراندن شراب به مربی ایوان، از ماجرا آگاه می‌شود و می‌خی را به مربی می‌دهد تا فردا پیش از ملاقات ایوان با دختر تزار، آن را در لباس ایوان فروکند؛ مربی فردای آن روز، چنین می‌کند و این باعث می‌شود که ایوان به خواب عمیقی فرورود و از ملاقات با معشوق، بازماند. دختر تزار ناامید، آن‌جا را ترک می‌کند و برای روز بعد، وعده می‌گذارد. با دور شدن او، مربی میخ را از لباس ایوان بیرون می‌آورد و ایوان از خواب بیدار می‌شود و افسوس می‌خورد. این ماجرا سه روز پیاپی تکرار می‌شود. روز سوم دختر تزار نامه‌ای سربه‌مهر خطاب به ایوان، به مربی می‌دهد. محتوای نامه چنین است: «اگر مرا دوست داری مربی را بکش و خود بیا و مرا پیدا کن.» ایوان پس از بیدار شدن و خواندن نامه، به گفته‌ی دختر تزار عمل می‌کند و در راه با سه خواهر، ملقب به «بابا یاگا»، ملاقات می‌کند. او در کلبه‌ی خواهر سوم، با یاری مرغ آتش، به ساحل دریایی می‌رسد که دختر تزار در آن‌سویش زندگی می‌کند. بر ساحل دریا در کلبه‌ای، پیرزنی را می‌یابد که دخترش از ندیمان دختر تزار است؛ او به ایوان می‌گوید که دختر تزار عشقش را به او، از دست داده و اگر ایوان را ببیند او را تکه تکه خواهد کرد. ایوان از او کمک می‌خواهد و پیرزن با دعوت کردن دختر تزار به خانه‌ی خود و خوراندن تخم اردکی خاص به او، باعث رسیدن عشاق به یک‌دیگر می‌شود. (بالینا، ۲۰۰۵: ۹۱-۹۵)

۲.۷. روایت‌های بین‌النهرینی - مصری

۲.۷.۱. ال و آشرتو

بنا بر گل‌نشته‌ای هیتی، «ال-کونیرشا»، خدای توفان، همسری به نام «آشرتو» و پسری به نام «ال» دارد که از همسری دیگر به دنیا آمده و خدای توفان است. روزی ال سراسیمه نزد پدر می‌رود و می‌گوید که نامادریش خدمتکاران خود را نزدش فرستاده، از وی درخواست وصال کرده و گفته در غیر این صورت، به او آسیب خواهد رساند. پسر به پدر می‌گوید که من به این سبب نزد تو آمدم؛ او مردانگی تو را به بازی گرفته و با این که همسر توست، هم‌چنان بر خواهش خود پای می‌فشرد. ال-کونیرشا به پسر خود پاسخ می‌دهد: به حرف همسرم گوش کن تا آرام گیرد و آسیبی نرساند. ال چنان می‌کند؛ اما به آشرتو می‌گوید که من ۷۷ تن از پسرانت را کشته‌ام؛ این امر باعث می‌شود که آشرتو نسبت بدو خشم گیرد و زنان نوحه‌گر را بگمارد تا هفت سال شیون

کنند. به دنبال یک افتادگی در متن ال-کونیرشا به آشرتو می‌گوید که من برای شاد ساختن تو به پسر فرمودم تا نزد تو بیاید. ایشر این سخن را می‌شنود و به صورت پرنده‌ی کوچکی به اتاق آن‌ها وارد می‌شود (متن ناقص)... (پریچارد، ۲۰۱۱: ۱۰۵-۱۰۶)

۲.۷.۲. داستان دو برادر

داستان دو برادر بر روی پاپیروس‌هایی از مصر، پیدا شده و تاریخ آن به سلسله‌ی نوزدهم مصر (۱۳۰۷-۱۱۹۶ پ.م) بازمی‌گردد. داستان درباره‌ی دو برادر به نام‌های «آنوپ» و «باتا/باتو» و همسر «آنوپ» است. همسر آنوپ سعی در فریفتن باتا دارد؛ ولی در این کار، ناکام می‌ماند. او برای انتقام گرفتن از باتا، به شوهر خود می‌گوید که باتا قصد آزار او را داشته است؛ آنوپ در پی کشتن برادر، بر می‌آید و باتا فرار می‌کند. خدای «شو» که فتنه را میان دو برادر می‌بیند؛ رودی پر از تمساح در میان این دو که در حال تعقیب و گریز بودند، جاری می‌سازد و باتا فرصت می‌یابد که حقیقت را بازگو کند. آنوپ در حالی که از رفتار شرم‌زده شده، به خانه می‌رود، همسر خود را می‌کشد و جسدش را طعمه‌ی سگان می‌کند. باتا نیز به سفر می‌رود و اتفاقاتی را از سر می‌گذراند؛ از جمله این‌که فرعون آینده‌ی مصر را تربیت می‌کند. (بانسون، ۲۰۰۲: ۳۹۴)

۲.۷.۳. یوسف و زلیخا (همسر پوتیفر)

بنا بر کتاب مقدس، «پس از آن‌که پوتیفر، خواجه‌سرای فرعون، یوسف را خرید، یوسف در نظرش بزرگ شد و تمام اموال خود را به دستش تسلیم کرد. یوسف نیک‌اندام و خوش‌منظر بود و زن آقایش، چشمان خود را بر یوسف انداخته به او گفت که با من بخواب. اما او ابا نموده و اتفاق افتاد که روزی یوسف به جهت تمشیت کار خود به خانه آمد و از اهل خانه، کسی در خانه نبود. پس زن، او را به جامه‌اش گرفت و او جامه‌ی خود را در دست او واگذاشته فرار کرد و زن پوتیفر مردمان خانه‌اش را آواز کرد و به ایشان متکلم شده گفت: ببینید این مرد عبری را، به ما آورده است که تا ما را به شوخی درآرد و به قصد این‌که با من بخوابد نزد من آمد و من به آواز بلند فریاد کردم و او جامه‌ی خود را نزد من واگذاشته و فرار کرد. پس جامه‌ی او را نزد خود گذاشت تا به خانه آمدن آقایش این سخنان بیان کرد. آقایش بسیار غضبناک گردید. پس یوسف را گرفت و او را در زندان گذاشت. یوسف در زندان خواب دو تن از خدمتکاران فرعون را به درستی تعبیر کرد و همین باعث رهایی وی از زندان در زمانی که هیچ‌کس نمی‌توانست خواب عجیب فرعون را تعبیر کند، گردید و به دنبال تعبیر صحیح خواب فرعون، مقام و منزلتی والا یافت». (کتاب مقدس، ۱۳۸۳: ۷۵-۸۱)

۲. ۸. روایت‌های چینی

۲. ۸. ۱. بویی گاو و تاچی

«تا-چی»، سوگلی «جو-وانگ» پادشاه، دل‌بسته‌ی شاه‌زاده‌ی پاک‌دامن، «بو-یی-گاو»، می‌شود و به نیرنگ‌های گوناگون دست می‌یازد تا کام دل برگیرد. اما شاه‌زاده بی‌اعتنایی می‌کند و تا-چی به جان می‌آید و می‌کوشد تا بدو تهمت زند و روزگارش را تباه کند. تهمت او نخست نتیجه نمی‌دهد و جو-وانگ، بی‌گناهی شاه‌زاده بو-یی-گاو را می‌پذیرد؛ اما سرانجام تا-چی موجب قتل شاه‌زاده بو-یی-گاو می‌شود. بو-یی-گاو در شمار مقدسان درمی‌آید و مورد ستایش قرار می‌گیرد. (کویاجی، ۱۳۶۲: ۱۸)

۲. ۸. ۲. بین کیائو و سوتاکی

بر اساس منظومه‌ی چینی «فنگ شین سین آی»^۱، امپراتور «چوانگ»، فردی ضعیف و زن‌باره است. همسر بدنهاد او «سوتاکی»، دختر شاه سرزمین همسایه است که چوانگ با توسل به جنگ، موفق به تصاحب او شده است. (کویاجی، ۱۳۷۸: ۱۶۱) پادشاه از همسری دیگر، پسری به نام «بین کیائو» دارد. سوتاکی بدو ابراز عشق می‌کند؛ اما به دلیل بی‌توجهی بین کیائو، ملکه به دشمنی با او و دوستانش می‌پردازد. بین کیائو ابتدا با دشمنان پدر، هم‌دست می‌شود و دشمنی بین پدر و پسر به حدی شدت می‌گیرد که هریک در مقابل هم، سلاح به دست می‌گیرند و در جنگ می‌شوند؛ اما چندی بعد، بین کیائو به سپاه پدر می‌پیوندد و با دشمنان او وارد جنگ می‌شود؛ ولی به اسارت درمی‌آید و او را تا گردن در زمین دفن می‌کنند و دهقانی را وامی‌دارند تا خیش گاوآهن را از روی سر او عبور دهد. روح بین کیائو پس از مرگ، بر پدرش ظاهر می‌شود و او را به پیروی نکردن از کردار شریrane که موجب شکست می‌شود، دعوت می‌کند. سوتاکی به مرگ، محکوم می‌شود؛ اما تمامی افسران در برابر افسون‌گری وی به زانو درمی‌آیند و از این کار شانه خالی می‌کنند و تنها کسی که از عهده‌ی این کار برمی‌آید فرماندهی پیروزمند «تزه یا» است. (کویاجی، ۱۳۷۸: ۱۱۶-۱۲۵)

۳. ناپسری عاشق

۳. ۱. ناپسری عاشق و نامادری هم‌داستان

۳. ۱. ۱. آنتیوخوس اول و استراتونیس

بر اساس داستانی معروف با روایت‌های متعدد از آن که همگی به دوران رومی‌ها مربوط می‌شود؛ «آنتیوخوس اول» سلوکی، عاشق نامادریش «استراتونیس» می‌شود که

سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل) ————— ۱۵۵

به تازگی پسری به دنیا آورده است و ترجیح می‌دهد که آن‌قدر غذا نخورد تا بمیرد! پزشک علت بیماری را درمی‌یابد و به آگاهی شاه می‌رساند و شاه برای حفظ جان پسر، همسر خود را تقدیم وی می‌کند. او آنتیوخوس را شریک پادشاهی خویش ساخته و او را با استراتونیس برای حکومت بر آسیای شمالی گسیل می‌دارد. این داستان را پلوتارک و آپیان نقل کرده اند. (واتسون، ۱۹۹۵: ۲۱۸)

۳. ۱. ۲. کاراکالا و جولیا

«کاراکالا»، (امپراتور روم)، پس از مرگ پدر، چشمش به نامادریش «جولیا» که در اثر بی‌دقتی قسمت‌هایی از بدن خود را نپوشانده، می‌افتد و عاشق او می‌شود. او با مشاهده‌ی موافقت جولیا، جرات پیدا می‌کند؛ «حماقتی بیش از اندازه» به خرج می‌دهد و با او ازدواج می‌کند. (توهی، ۲۰۰۴: ۶۶)

۳. ۱. ۳. هوگو و پاریسینا

بر اساس گزارش «گوئیچی آردینی»، مورخ ایتالیایی، «نیکلاس سوم»، فرمانروای سرزمینی در ایتالیا، به رابطه‌ی نامشروع میان همسرش، «پاریسینا» و پسرش، «هوگو»، پی می‌برد؛ بنا به دستور او، هر دو را در قصر گردن می‌زنند. (گیبون، ۱۸۱۴: ۲۳۸)

۳. ۱. ۴. پسر شاه کَشِلو اِبلین

از شعری ایرلندی با نام «دینشین چاس» درمی‌یابیم که «اِبلین»، دختر «گوائیر»، شاه «برونا بوئین»، با شاه «کَشیل» ازدواج می‌کند و عاشق ناپسریش می‌شود و ناپسری هم به او تمایل نشان می‌دهد؛ آن‌دو با هم می‌گریزند؛ ولی عشاق فراری در رود نیغ/ لوغ (Neagh/Lough) غرق می‌شوند. جشن محصول ایرلندی با نام لوغناسا (Lughnasa) در اولین روز ماه آگوست، یادآور این اسطوره است. (مونگان، ۲۰۰۳: ۱۴۵)

۳. ۲. ناپسری عاشق و نامادری درستکار

۳. ۲. ۱. ضحاک و نامادریش

براساس روایتی عامیانه از ضحاک، وی پدرش را به خاطر عشق به نامادریش، می‌کشد؛ عشقش را به نامادریش ابراز و از او تقاضای ازدواج می‌کند. زن که در تلاش برای دوری از ناپسری است، می‌گوید تنها در صورتی با او ازدواج خواهد کرد که نزد جمشید برود و از او بخواهد که به جای پدرش، منصوبش کند. ضحاک چنین می‌کند؛ اما نامادری به جای پاسخ مثبت دادن به ضحاک، در ناامیدی خودکشی می‌کند. (امیدسالار، ۱۳۸۰: ۱۰۶ و انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۰۱)

۳. ۲. ۲. شیرویه و شیرین

پس از شش سال، خسرو پرویز از مریم صاحب‌پسری به نام «شیرویه» می‌شود. بعد از مدتی خسرو با شیرین ازدواج می‌کند. پس از سی و هشت‌سال پادشاهی، نزدیکان خسرو او را خلع و شیرویه را جانشین وی می‌کنند. پس از مدتی خسرو کشته می‌شود و شیرویه از شیرین خواستگاری می‌کند. شیرین به شیرویه می‌گوید اگر خواسته‌هایم را برآورده سازی، جفت تو می‌شوم. شیرویه می‌پذیرد و به خواست شیرین تمام دارایی‌های وی را بدو بازپس می‌دهد. شیرین تمامی آن اموال را به نیت خسرو، خیرات می‌کند و این بار از شیرویه می‌خواهد که در دخمه‌ی خسرو را باز کند تا با او وداع کند. شیرویه می‌پذیرد؛ اما شیرین بر بالای پیکر خسرو زهر می‌خورد و جان می‌دهد. (فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۹: ۱۹۷-۲۹۸)

۴. مقایسه‌ی روایت‌ها

۴. ۱. ۱. بررسی عناصر مشترک در داستان‌های نامادری عاشق و پسر درستکار

اگرچه چارچوب طرح داستانی این روایت‌ها یکسان و عبارت است از ابراز عشق و تمایل نفسانی نامادری یا مادرخوانده به ناپسری خویش که فرزند شاه یا بزرگی است و تحقیرشدن از سوی آن پسر و انتقام‌جویی دسیسه‌آمیز نامادری از وی، اما عناصر فرعی داستانی در روایات مختلف، متفاوت است و ما در این‌جا به طرح این عناصر و مقایسه‌ی آن‌ها با یک‌دیگر می‌پردازیم.

۴. ۱. ۱. ۱. طالع‌بینی برای آن فرزند

در بدو تولد یا در کودکی پسر، بر اساس دیدن خوابی یا درخواست پدر وی، طالع او نگریسته می‌شود و در آن، امارات بزرگی و یا دسیسه‌های شومی که در انتظار اوست، بازنمایانده می‌شود. (ر.ک. «سیاوش و سودابه»، «شاهزاده و کنیزک» و «یوسف و زلیخا»)

۴. ۱. ۱. ۲. نامادری از سرزمینی دیگر می‌آید

در داستان به تصریح آمده که این زن متعلق به سرزمینی دیگر است و عموماً از خاندانی خوش‌نام هم نیست. (ر.ک. سیاوش؛ پوران؛ کونالا؛ کریستیانو؛ بیورن؛ مائل؛ آرت؛ نوادو؛ جنردس؛ هیالمپر و بین کیائو)

۴. ۱. ۱. ۳. بالیدن کودک در جایی دیگر و حضور در دربار پدر در آغاز جوانی

کودک در جایی دیگر و گاه نزد یک مربی، پرورده می‌شود و در آغاز جوانی به دربار پدر بازمی‌گردد یا آن‌که به فرزندپذیرفته می‌شود و ملکه با دیدار او، عاشقش

می‌شود. (ر.ک: سیاوش؛ هیپولیت؛ بلروفون؛ جنردس و یوسف)

۴. ۱. ۱. وجود رقیب عشقی در کنار نامادری

پیش از تلاش نامادری برای تصاحب ناپسری، ناپسری خود به دختری دل بسته است که این پدیده در بیش‌تر اوقات، با کینه‌توزی مضاعف نامادری همراه می‌شود. (ر.ک: بیورن؛ هیالمپر و ایوان)

۴. ۱. ۱. درخواست نامادری از شوهر برای دیدار ناپسری

نامادری از شوهر خود می‌خواهد که با ناپسری دیدار کند. (سیاوش؛ «شاهزاده و کنیزک»؛ مائل و هیالمپر)

۴. ۱. ۱. اعلام عشق نامادری در غیبت پدر

در این روایت‌ها، پدر از کاخ خود غایب است و برای امر مهمی چون جنگ، به سرزمینی دیگر رفته است؛ نامادری از این فرصت، سود می‌جوید و تمایل خود را به ناپسری اعلام می‌کند. (ر.ک: هیپولیت؛ کریستیانو؛ بیورن و یوسف)

۴. ۱. ۱. جامه چاک زدن و روی خراشیدن

پس از پاسخ تحقیرآمیز ناپسری به ابراز عشق نامادری و بیرون آمدن از نزد او، زن به فریبکاری دست می‌زند و برای باوراندن اتهام دروغین خود به دیگران، جامه‌های خود را چاک می‌دهد و روی می‌خراشد؛ یعنی آن پسر چنین کرده است. (ر.ک: سیاوش؛ «شاهزاده و کنیزک»؛ نوادو و ...^۲)

۴. ۱. ۱. سقط جنین

زن نابکار برای باوراندن ادعاهایش، وانمود می‌کند که از رفتار خشونت‌بار ناپسری، دچار سقط جنین گشته است. (ر.ک: سیاوش و کنمون)

۴. ۱. ۱. هم‌دستی خدمتکار بدنهاد

نامادری در جریان تلاش برای فریفتن ناپسری و سپس قبولاندن اتهامات دروغین خود به دیگران، از خدمتکار زن یا مرد بدنهادی که به او وفادار است، کمک می‌گیرد. (ر.ک: سیاوش؛ بسنت؛ هیپولیت؛ تنس؛ کنمون؛ روایت آپیلیوس؛ نوادو؛ جنردس و ایوان).

۴. ۱. ۱. همراهی دو برادر

در برخی موارد اتهام از آغاز متوجه دو برادر می‌شود. (ر.ک: «امجد و اسعد» و پلکسیپوس و پانسیون). گاه اتهام متوجه یکی می‌شود؛ اما برادر یا خواهرش او را در

تبعید و مجازات، همراهی می‌کنند یا به دفاع از برادر خود می‌پردازد. (ر.ک: بسنت و روپ؛ تنس و خواهرش همیثا و مائل و کونگال).

۴. ۱. ۱. ۱۱. دسیسه، شکنجه یا نفرین و طلسم از سوی نامادری بدون اطلاع پدر

گرچه در اکثر موارد، نامادری شکست‌خورده در این عشق نامشروع، پسر را نزد پدرش متهم می‌کند؛ اما در مواردی هم، پدر نقشی در آزار پسر ندارد و در ظاهر، اتهامی به پسر زده نمی‌شود؛ بلکه نامادری با تقلب و یا به دستکاری شخصی دیگر، به آزار و شکنجه‌ی ناپسری می‌پردازد؛ مانند کونالا (نامادری دستخط پدر را جعل می‌کند و فرمان به کورکردن پسر می‌دهد) و جنردس (نامادری به دستکاری پیشکار خود، به آزار پسر می‌پردازد). یا آن‌که نامادری، ناپسری خود را نفرین می‌کند و او را به طلسمی دچار می‌سازد که پسر مجبور می‌شود سال‌های زیادی از عمر خود را صرف رهایی از آن طلسم کند؛ پسر در تمام موارد (جز در بیورن) پیروز بازمی‌گردد. (ر.ک: ارجن؛ بیورن؛ آرت؛ هیالمپر و ایوان)

۴. ۱. ۱. ۱۲. آزمایش حقانیت و معجزه

برای اثبات بی‌گناهی، پسر آزمایش جسمانی سختی را به جان می‌خرد و به طرزی غیرطبیعی، از آن جان سالم به‌درمیبرد. (ر.ک: سیاوش و پوران)؛ در برخی موارد نیز معجزه به گونه‌ای دیگر اتفاق می‌افتد؛ مثلاً به روایت برخی مفسران قرآن، کودکی در گهواره به بی‌گناهی یوسف شهادت می‌دهد یا مرده برای چند لحظه زنده می‌شود و حقیقت را بازگو می‌کند. (ر.ک: کریستیانو)

۴. ۱. ۱. ۱۳. فرمان قتل پسر به وسیله‌ی پدر خشمگین

پدر پس از شنیدن اتهام از زبان نامادری، بی‌هیچ تاملی دستور قتل پسر را صادر می‌کند. (ر.ک: «شاهزاده و کنیزک»؛ «امجد و اسعد»؛ بسنت؛ هیپولیت؛ کریسپوس؛ کریستیانو؛ دون کارلوس؛ مانلغ نوادو و بویی گااو) جز در چهار مورد «شاهزاده و کنیزک»، «امجد و اسعد»، بسنت و نوادو، دستور پدر، بی‌رحمانه اجرا می‌شود.

۴. ۱. ۱. ۱۴. پادرمیانی بزرگان برای تخفیف یا تعلیق مجازات

وقتی بزرگان، خشم و قضاوت عجولانه‌ی پدر را می‌بینند، از او تقاضای تفحص بیش‌تر یا تخفیف مجازات می‌کنند و جان پسر بی‌گناه را می‌خرند. (ر.ک: «شاهزاده و کنیزک»، بسنت و داستان دو برادر) یا خدای «شو» با جاری کردن رودی پر از تمساح، باعث توقف عملیات تعقیب و قتل باتا و در عوض، گوش دادن آن‌وپ به دفاعیات او می‌شود.

۴. ۱. ۱. ۱۵. قطع اعضا و کور کردن پسر به وسیله‌ی پدر خشمگین

پدر بلافاصله پس از شنیدن اتهام، دستور به کور کردن پسر خویش می‌دهد. (ر.ک: پوران و «پلکسیپوس و پاندیون»). در یک مورد نیز کور کردن پسر با فرمان جعل شده‌ی پدر صورت می‌گیرد. (ر.ک: کونالا) یا آن‌که دستور داده می‌شود دست و پای پسر را قطع کنند. (ر.ک: سارانگادارا و پوران).

۴. ۱. ۱. ۱۶. فرار یا کوچ اجباری پسر

پسر پس از طرح اتهام از سوی نامادری، برای نجات جان خویش فرار می‌کند و به کشوری دیگر پناه می‌برد. (ر.ک: «امجد و اسعد»؛ هربوس؛ نوادو؛ داستان دو برادر و بین کپائو) یا شرایط دربار برای پسر، غیرقابل تحمل می‌شود و پسر دست به کوچ اجباری می‌زند. (ر.ک: سیاوش و جنردس) گاهی نیز به محض ازدواج پدر با زنی بدنام یا بدتبار، پسر معترضانه دربار را ترک و به سرزمین دیگری کوچ می‌کند. (ر.ک: مائل و هیالمپر)

۴. ۱. ۱. ۱۷. تبعید

گاه پسر از جانب پدر به تبعید محکوم می‌شود و او را از کشور اخراج می‌کنند. (ر.ک: سارانگادارا؛ پوران؛ کونالا [با حکم جعل شده‌ی پدر]؛ بسنت؛ تنس؛ بلروفون؛ کنمون و یوسف [زندانی]) در مواردی هم پسر مجبور است برای رفع طلسم یا نفرین نامادری، به سفری پر ماجرا برود. (ر.ک: بیورن؛ آرت؛ هیالمپر و ایوان)

۴. ۱. ۱. ۱۸. حضور مرشد و حامی در کنار پسر، قبل یا بعد از تبعید

پسر قبل یا بعد از تبعید یا در هر دو حالت، تحت تعلیم و یا حمایت شخصی نیک‌نفس و مهربان‌تر از پدر خود قرار می‌گیرد. (ر.ک: سیاوش [رستم و پیران ویسه]؛ شاه‌زاده [سندباد]؛ سارانگادارا [ماستیندراناتا]؛ پوران [گوراخناث]؛ بسنت [مردی یوگی]؛ بلروفون [ایوباتس]؛ پلکسیپوس و پاندیون [آگنور]؛ مائل [آلبو]؛ جنردس [گوفر]؛ هیالمپر [پدر دایانا] و ایوان [پیرزن])

۴. ۱. ۱. ۱۹. ماجراجویی‌ها و نبردهای فرانسائی

پسر پس از فرار، خروج اجباری یا تبعید از کشور خود، در سرزمین بیگانه به نبردهای فرانسائی با هیولاها و نجات دادن دوشیزگان از دست دشمنان، جادوگران و دیوان می‌پردازد. (ر.ک: «امجد و اسعد»؛ بلروفون؛ آرت؛ جنردس؛ هیالمپر و ایوان). در دو مورد آرت، هیالمپر و ایوان، این ماجراجویی‌ها برای شکستن طلسم نامادری صورت می‌گیرد.

۴. ۱. ۱. ۲۰. بازگشت پسر پس از مدت‌ها به کاخ پدر و شناخته نشدن او

پسر پس از سال‌ها به سرزمین مادری خود و کاخ پدرش بازمی‌گردد؛ اما تا مدتی حتی پدر و نامادریش نیز او را نمی‌شناسند. (ر.ک: پوران؛ کونالا و بسنت)

۴. ۱. ۱. ۲۱. مقام روحانی و معنوی پسر

پسر از ابتدا، انسانی متعالی است. (ر.ک: سیاوش؛ کونالا؛ هیپولیت؛ تنس؛ بلروفون؛ ال؛ باتو [در داستان دو برادر] و یوسف). گاهی نیز اتهام ناروای دست‌درازی به نامادری و به تبع آن، سفرها و برخورد با انسان‌های متعالی، موجب تهذیب نفس و خدایی شدن پسر و برخورداریش از کراماتی می‌گردد. (ر.ک: سارانگادارا؛ پوران و بسنت)

۴. ۱. ۱. ۲۲. فرجام نامادری

خودکشی: پس از تحقیر شدن از جانب ناپسری، نامادری که نگران برملا شدن رازش است، خودکشی می‌کند و نامه‌ای از خود برجا می‌گذارد و در نامه، پسر را به دست‌درازی به خود، متهم می‌کند؛ این نوع خودکشی، خود بخشی از دسیسه‌های آن زن برای نیک جلوه دادن خود و محکوم کردن ناپسری است. (ر.ک: هیپولیتوس و کریستیانو) گاهی نیز خودکشی نامادری هنگامی اتفاق می‌افتد که پس از سال‌ها محکومیت و آزار ناپسری، حقیقت برملا می‌شود و زن خطاکار برای رهایی از شکنجه‌های احتمالی، خودکشی می‌کند. (ر.ک: بلروفون؛ کنمون؛ دون کارلوس و مائل)

تبعید: پس از برملا شدن حقیقت، نامادری تبعید می‌شود. (ر.ک: آپیلیوس و آرت)

اعدام: سرانجام پس از برملا شدن دسیسه‌های نامادری، وی اعدام می‌شود. (ر.ک: سیاوش؛ کونالا؛ تنس؛ «پلکسیپوس و پاندیون»؛ فاوستا؛ داستان دو برادر و بین کیائو)

مرگ: نامادری با دیدن پسر پس از مدت‌ها، در دم، می‌میرد. (ر.ک: بسنت و هیالمپر)

عفو: پسر آزر دیده پس از سال‌ها نامادری خود را می‌بخشد. (ر.ک: سارانگادارا؛ پوران؛ کونالا؛ بسنت و کریستیانو [در سه مورد آخر، نامادری با وجود بخشوده شدن از جانب ناپسری، جان به در نمی‌برد].)

۴. ۲. مقایسه‌ی جغرافیایی روایت‌ها

۴. ۲. ۱. ایرانی

برخلاف روایات ملل دیگر که در آن‌ها اغلب نامادری‌ها سوگلی جوان پادشاه هستند؛ در همه‌ی روایات ایرانی آمده که نامادری از نظر سنی، در مقامِ مادرِ ناپسری است.

۲.۲.۴. هندی

موارد مربوط به حکم قطع اعضا و کورکردن، جز در یک مورد («پلکسیپوس و پاندیون») مربوط به روایات هندی است. (ر.ک: سارانگادارا؛ پوران؛ کونالا) شاید دلیل چنین مجازاتی وجود قانونی در متون فقهی هندی برای کیفر چنین کسانی باشد؛ شاید هم قطع و نقص عضو، به‌علاوه‌ی تبعید (ر.ک: سارانگادارا؛ پوران؛ کونالا و بسنت) برای این در مجازات گنجانده شده تا پسر زنده بماند و جایی برای سرانجامی دل‌پذیر باقی بماند. هم‌چنین تنها در داستان‌های هندی است که پسر سال‌ها به تهنید نفس و ریاضت می‌پردازد و برای همین ختم به خیر شدن داستان است که به شمایل زاهدی به قصر پدر بازمی‌گردد. (ر.ک: پوران؛ کونالا و بسنت) عفوکردن نامادری نیز جز در یک مورد (کریستیانو) مربوط به روایات هندی و به همین منظور است. (ر.ک: سارانگادارا؛ پوران؛ کونالا و بسنت)

۳.۲.۴. اسلاوهای شمالی و شمال اروپا

وجود رقیب عشقی در مقابل نامادری تنها در داستان‌های اسلاوهای شمالی و شمال اروپا دیده می‌شود. (ر.ک: بیورن؛ هیالمپر و ایوان) هم‌چنین همه موارد استفاده از طلسم و نفرین جز در یک مورد (ارجن) مربوط به داستان‌های اسلاوهای شمالی و شمال اروپاست. (ر.ک: بیورن؛ هیالمپر و ایوان) نبردهای فرانسائی نیز که بیش‌تر برای نجات دوشیزگان از چنگال جادوگران و هیولاها انجام می‌گیرد و خود یکی از ویژگی‌های رمانس‌های قرون وسطایی است؛ در داستان‌های این سرزمین‌ها بیش‌تر دیده می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

دانشمندان تاکنون ضمن نقل و بررسی برخی روایات عشق نامادری به ناپسری، نظرات مختلفی درباره‌ی انگیزه‌های نهفته در پس داستان‌هایی با این درون‌مایه، بیان کرده‌اند که به‌طور کلی می‌توان اساس این نظریات را بر سه نگاه اسطوره‌شناسانه؛ سیاسی-تاریخی و طبیعت‌گرایانه استوار دانست. ما در این جا به اختصار، به نقل این سه دسته نظریه‌ی اصلی پرداخته‌ایم و سپس نظریه‌ی چهارمی ارائه خواهیم داد.

۵.۱. نظریه‌ی استوار بر نگاه اسطوره‌شناسانه

بر اساس این نظریه، موتیف زنی که همسر یک شاه مسن است و او را به قصد یک مرد جوان‌تر رها می‌کند، بازتابی از اسطوره‌ی باروری، رویش و افزایش محصول است. شاه

پیر، نمادی از خشکسالی و بی‌محصولی و پسر جوان او، نماد بارورسازی و رویش و افزایش محصول است. (موناگان، ۲۰۰۳: ۱۴۵)

۵. ۲. نظریه‌ی استوار بر نگاه سیاسی-تاریخی

پیروان این نظریه رفتار نامادری را نه از سر هوس‌بازی، بلکه دسیسه‌ای آگاهانه برای ویران کردن وجهی شاهزاده‌ی محبوب و جوان مرد و حذف و نابودی وی از صحنه‌ی سیاست و جانشینی پدر و سرانجام جایگزین کردن پسر جوان‌تر خود به عنوان شاه بعدی، ارزیابی می‌کنند. (لنسکی، ۲۰۰۶: ۷۹) در شاهنامه نیز تصریح می‌شود که سودابه کودکانی دارد و تلاش اکثر بزرگان ایران برای یافتن جانشینی غیر از فریبرز برای کاووس، این احتمال را تقویت می‌کند که شاید فریبرز، فرزند سودابه است. حقیقت هرچه باشد، شکی نیست که رفتار خبیثانه‌ی سودابه در حق سیاوش، موجب مطرح شدن فریبرز در جایگاه گزینه‌ی برای جانشینی کاووس، شده است.

۵. ۳. نظریه‌ی استوار بر نگاه طبیعت‌گرایانه

عده‌ای نیز اختلاف سنی فاحش میان شاه و ملکه‌ی جوان و هم‌سن بودن و تناسب بیش‌تر سنی و روحی وی را با پسر شاه، علت راغب شدن نامادری به پسر جوان و برومند شاه دانسته‌اند. (اوکنور: ۲۰۰۰) البته این مطلب در مورد روایات ایرانی نامادری و ناپسری، صدق نمی‌کند و در تمام این روایات، نامادری از لحاظ سنی، در جایگاه مادر آن پسر قرار دارد؛ از این رو، تنها دلیل طبیعت‌گرایانه‌ی این تمایلات از جانب نامادری در روایات ایرانی، جوانی و زیبایی این پسران می‌تواند باشد. یادآوری روایات اسلامی پیرامون عنین بودن عزیز مصر از یک‌سو و زیبایی بی‌همتای یوسف از سوی دیگر، خود نشان از پذیرفتن این نوع تحلیل طبیعت‌گرایانه در نزد مسلمانان، درباره‌ی رفتار زلیخا دارد.

۵. ۴. نظریه استوار بر نگاه قوم‌شناختی

اگر بر روایات ذکر شده درباره‌ی عشق نامادری به ناپسری از دیدگاه جغرافیایی و قوم‌شناختی نظر افکنیم، خواهیم دید که جز روایات بین‌النهرینی-مصری و روایات چینی، بقیه‌ی روایات، متعلق به اقوام هند و اروپایی هستند.^۳ هم‌چنین با مطالعه‌ی تاریخ فرهنگ و عقاید هند و اروپاییان درمی‌یابیم که ایشان تا قدیم‌ترین زمان‌هایی که به وسیله‌ی دانشمندان ردیابی شده و مورد مطالعه قرار گرفته‌اند (دست‌کم تا ۴۰۰۰ پ.م)

سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل) ————— ۱۶۳

از نظر اجتماعی، پدرسالار بوده اند. (وودارد، ۲۰۰۷: ۱۶۴) در جوامع ایشان گرچه ازدواج با محارم، آزاد بود و یا حتی این کار به سبب حفظ نژاد و طبقه‌ی اجتماعی تشویق می‌شد (علوی، ۱۳۷۷: ۵۶)؛ تنها خط قرمز و حرمت ازدواج با محارم، ازدواج با مادر بود^۴ و جالب این‌که ازدواج پدر با دختر، حرمتی نداشت و اتفاق می‌افتاد. (همان، ۵۶) دلیل عدم تعادل در این سطح، آن است که دختر به حکم تولد، مملوک پدر به حساب می‌آمد و پدر می‌توانست وی را در تصاحب خود نگاه داشته یا به دیگری بسپارد؛ اما مادر، مادرخوانده یا نامادری، کسی بود که پدر او را به مالکیت خویش درآورده بود و طمع ازدواج با ایشان، مساوی بود با حمله به قلمرو سالاری و مالکیت پدر. هند و اروپاییان از حدود ۴۰۰۰ پ.م از زادبوم اصلیشان کوچیدند (بیلی، ۲۰۰۸: ۱۰) و به سرزمین‌هایی پا نهادند که اساس برخی از جوامع بومی آن سرزمین‌ها مبنی بر مدارسالاری بود؛ مثلاً در بین‌النهرین پیش از حضور آریاییان، تمام هستی را زاده‌ی یک مادر خدا به نام «نه‌نه‌یا» می‌دانستند که همه موجودات را زاییده و پسری دارد که همسر او نیز هست (ازدواج با مادر). (گريشمن، ۱۳۷۵: ۳۰) در این جا وضع، کاملاً معکوس است؛ یعنی پسر، مملوک مادر است و ازدواج با او، حق طبیعی مادر است و به همین خاطر است که برخلاف روند تمامی داستان‌های دیگر، در داستان بین‌النهرینی ال و آشرتو، پدر تن دادن به خواست نامادری را به پسر توصیه می‌کند.

بنابراین بسامد بالای چنین داستان‌هایی در روزگاران کهن‌تر در میان شاخه‌های مختلف اقوام هند و اروپایی، می‌تواند نشانی از تلاش این قوم برای تاکید بر ارزش‌های اخلاقی خود در مقابل فرهنگ و هنجارهای متفاوت اقوام بومی سرزمین‌های جدید باشد و نیز تداوم این داستان‌ها در دوران‌های بعدی، یکی می‌تواند تولد دوباره‌ی همان داستان‌های کهن به گونه‌هایی کمال‌یافته‌تر در ادبیات این اقوام و دیگر، گوش‌زد مجدد این خط قرمز قلمرو پدرسالاری به پسران و تاکید بر احترام گذاشتن به این قلمرو، حتی تا پای جان باشد. هدف یادشده، هدف اصلی و محوری چنین داستان‌هایی است؛ وگرنه پیام‌های دیگری چون تاکید به عدم ازدواج با بیگانگان، زن‌ستیزی و ترجیح پیوستگی خونی به همسری و در نتیجه ترجیح پسر بر زن نیز از جمله پندهای نهفته در این داستان‌ها است.

یادداشت‌ها

۱. شباهت‌های میان شاهنامه و رزمناهی فنگ‌شن‌ین‌آی هم در سیر داستان‌ها و هم در جزئیات وقایع، به حدی است که به هیچ‌روی نمی‌توان این شباهت‌ها را توارد دانست. شوربختانه نزدیک به یک‌صد سال است که ترجمه‌ی این اثر به گونه‌ای ناقص به زبان آلمانی، رها شده است. جای آن دارد که شاهنامه‌پژوهان برای بازشناسی بهتر ریشه‌های فرهنگی شاهنامه و یا نقطه‌ی مقابل آن یعنی روایات برگرفته از حماسه‌ی ملی ایران، به تشویق متخصصان زبان چینی برای ارائه‌ی ترجمه‌ای تازه و کامل از این اثر، اهتمام ورزند.
۲. احتمالاً این عنصر داستانی در موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد؛ اما به دلیل عدم امکان مطالعه‌ی اصل تمامی روایت‌ها و استفاده از گزیده‌های این داستان‌ها، نمونه‌های بیش‌تر، از دید نگارندگان به دور مانده باشد.
۳. احتمال اصل سکایی داشتن روایات چینی نیز قریب به یقین است. (کویاجی، ۱۳۷۸: ۱۱۱)
۴. گرچه به تصریح سخنی درباره‌ی ازدواج مادر و پسر در متون تاریخی نیامده؛ به طور قاطع، می‌توان گفت که در هیچ‌کجا موردی در زمینه‌ی پیش‌آمدن چنین اتفاقی، به دست نیامده است و این خود دلیلی بر مطرود بودن چنین ازدواجی نزد ایرانیان باستان است.

فهرست منابع

- کتاب مقدس. (۱۳۸۳). ترجمه‌ی فاضل‌خان همدانی، تهران، اساطیر.
- آپولیوس. (۱۳۷۹). *الاغ طلایی*. ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۰). «یادداشتی پیرامون چند زن در شاهنامه». *مجله‌ی نامه‌ی ایران باستان مرکز نشر دانشگاهی*، سال ۱، شماره‌ی ۱.
- اورپیدس. (۱۳۳۸). *هلن - هیپولیت - آلس - ایون*. ترجمه‌ی محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). *شاهنامه* (از روی چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۴۵). *راحه الارواح فی سرورالمفراح (بختیارنامه)*. تهران: دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۴۷). *بختیارنامه و عجایب‌البخت*. تهران: دانشگاه تهران.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی. (۱۹۴۸). *سندبادنامه*. تصحیح احمد آتش، استانبول: وزارت فرهنگ.

علوی، هدایت‌الله (۱۳۷۷). *زن در ایران باستان*. تهران: هیرمند.

گویاجی، ج.ک. (۱۳۶۲). *آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان*. ترجمه‌ی جلیل دوستخواه، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

گویاجی، ج.ک. (۱۳۷۸). *اسطوره‌های ایران و چین*. ترجمه‌ی کوشیار کریمی طاری. تهران: نسل نو اندیش.

گریشمن، رومن. (۱۳۷۵). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه‌ی محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.

مهابهارت. (۱۳۵۸). ترجمه‌ی میرغیاث‌الدین قزوینی، به کوشش محمدرضا جلالی نائینی، تهران: طهوری.

Bailey, Rayna. (2008). *Immigration and migration*. Infobase

Publishing: New York.

Balina, Mariana. (2005). *An Anthology of Russian and Soviet Fairy Tales*. Northern university Press: USA.

Baring-Gould, Sabine. (1913). *A Book of Folk-lore*. Forgotten Books: London.

Bunson, Margaret R. (2002). *Encyclopedia of Ancient Egypt*. Facts on file Inc: New York.

Gibbon, Edward. (1814). *Miscellaneous Works of Edward Gibbon, By John Lord*. John Murray: London.

Hansen, Kathryn. (1992). *Grounds for Play: The Nautanki Theater of North India*. University of California Press: Los Angeles.

Hartland, Edwin Sidney. (1895). *The Legend of Persus*. David Nutt in the Strand: London.

Heliodorus. (1905). *Aethiopica*. Translated By Franklin T. Richards.

(reprinted: Princeton University Press: 2008)

Hochman, Stanley. (1984). *Encyclopedia of World Drama*. MC Graw-Hill: USA.

Kennard, Joseph Spencer. (1964). *The Italian Theatre: From It's Beginning to the Close of the Seventeenth Century*. B. Blom: New York.

Lenski, Noel E. (2006). *The Cambridge Companion to the Age of Constantine Vol. 13*. Cambridge University Press: New York.

- March, Jennifer R. (1998). *Cassell Dictionary of Classical Mythology*. Cassell: London.
- Marzolph, Ulrich. (2004). *Arabian Nights Encyclopedia*. ABC.CLO Inc: Santa Barbara.
- Monaghan, Patricia. (2003). *The Encyclopedia of Celtic Mythology and Folklore*. Facts on file, Inc: New York.
- Noel, François Joseph Michael. (1803). *Dictionnaire de la Fable*. Le Normant: Paris.
- O'Connor, Ralph. (2000). "Stepmother Sagas". *Scandinavian Studies*, Spring, Vol. 72 Issue 1.
- Pausanias. (1918). *Description of Greece*. Translated by: W. H. S. Jones. Harvard University Press: London.
- Pollock, Sheldon I. (2003). *Literary Cultures in History*. University of California Press: Los Angeles.
- Pritchard, James B. (2011). *Ancient Near East*. Princeton University Press: New Jersey.
- Rambakshi, Shiri. (2003). *Advanced History of Ancient India*. Anmol Publication: New Delhi.
- Schiller, Fredrick. (1834). *Don Carlos*. Translated By William and Joseph Neal. John D. Toy: Baltimore.
- Spence, Lemis. (?). *A dictionary of Medieval Romance and Romance Writers*. Georg Routledge & Sons: London.
- Thorburn, John E. (2005). *The Facts on File Companion to Classical Drama*. Facts on File Inc: New York.
- Toohy, Peter. (2004). *Melancholy, Love And Time Boundaries of the Self in Ancient Literature*. University of Michigan Press: USA.
- Watson, Patricia A. (1995). *Ancient Stepmothers. Myth, Misogyny and Reality*. EJ Brill: Leiden.
- Wilson, Liz. (2003). *The Living and the Dead: Social Dimensions of Death in South Asian Religions*. State University of New York [Press]: New York.- Woodard, Roger D. (2007). *The Cambridge companion to Greek mythology*. Cambridge University Press. New York.- Wright, Aldis. (1878) *Generdes, A Romance in Seven-line Stanzas*. Trubner & Co: London.
- Wright, Thomas. (1846). *The seven sages: In English verse*. Percy Society: London.